

نمايشنامه :

کماندو مینو

Comandominoo

نوشته خداداد رضایی

شخصیت ها :

شون	-
اسراء	-
عدنان	-
گریس	-
دانیل	-
لوکان	-
Sofiya	-
سر باز امریکایی	-
فرمانده	-

(واژه کماندو مینو یک واژه ترکیبی است از کماندو + دومینو که با ادغام ایندو کماندو مینو شده است)

(هر گونه استفاده و اجرا از این نمایشنامه منوط به مجوز کتبی نویسنده خواهد داشت در غیر این صورت پیگرد

قانونی خواهد داشت . خداداد رضایی (www.rezaei42.ir) ۰۹۱۷۷۷۲۳۲۸۰ -)

صحنه :

/ سال ۲۰۰۳ میلادی صحنه طوری طراحی شده که یک سکو به ارتفاع نیم متر و عرض یک متر از وسط صحنه در طول سراسری صحنه قرار گرفته و در نقطه وسط آن اتاقکی قرار دارد که از چهار طرف ورودی و خروجی دارد با آغاز نمایش صحنه عروسی عربی در پشت پرده و سایه ها همه نمودار است . ناگهان نور صحنه قرمز می شود صدای هوایپیما و انفجار ۶ نفر کماندوی امریکایی وارد و عملیات نظامی انجام می دهند همه صحنه بوی جنگ می گیرد بعد از دقایقی عملیات نظامی سربازان به طرف محل عروسی رفته و شروع به تیراندازی می کنند . نور خاموش و روشن و روی فرمانده اسلحه در دست با صدای اشخاصی تیر خلاص می زند)

/ سمت چپ صحنه نور موضعی روی شون که در حال نامه نوشتن است /

شون : پدر و مادر مهربانم ، اینجا تا زادگاهم فلوریدا ۷ هزار مایله . اینجا هوا بسیار گرم می دهد . اینجا آدمهایی یافت می شوند که جان خود را به قیمت مرگ می فروشنند . شنیدم قبل از من تعدادی از سربازان امریکایی با بمبهای تروریست های انتحراری کشته و تعدادی هم خودکشی کرده اند و بعضی هم به تروریست ها پیوسته اند . پدر جان منم مثل تو و عموهایم به ارتش پیوستم اما هرگز باور نمیکردم روزی مأموریتم به این نقطه از کره خاکی بیافتد . آره یک بیمارستان نظامی در قلب بغداد . پدر تو گفتی می ری به دیاری که دموکراسی را امن کنی اما این دموکراسی هیچ وقت واسه من روشن نشد در واقع معتقدم که اینم شبیه بقیه شکل های حکومتیه که بکار گرفته می شه تا بخاطرش جوونا همدیگه رو بکشن . به ما گفته اند با تروریست ها می جنگیم اما تروریست واقعی ما هستیم و تروریست همین اشغال است آره پدر جان مدتھا است که نژادپرستی در میان کشورها ابزار مهمی برای توجیه تحریب و اشغال یک کشور شده .

/ نور خاموش و روشن صحنه تفتیش دو عراقی در پشت پرده توسط سربازان امریکایی /

<p>Stop. Do not move from your place if you can break down</p> <p>ایست . از جای خود تکان نخورید اگر حرکت کنید شما را می کشم</p> <p>شلوغش نکن . چیه تو خونه خودمون هم آسایش را ازمن گرفتین .</p> <p>/ سرباز امریکایی جملاتی بیان می کند و چهار کماندوی دیگر از راه می رسند /</p> <p>Do not let the bomb to come forward may be closed</p> <p>نزار جلو بیایند ممکن است بمب به خود بسته باشند</p> <p>بابا چه خبرتونه . تو رو خدا نگو او مدید اینجا امنیتو برقرار بکنید که خنده م میگیره!</p> <p>ساکت ساکت . تروریست</p> <p>Shut up. Shut up . you are a terorist</p> <p>تروریست چیه؟ اینا را شما ساختین. ما کشاورزیم داریم میریم مزرعه</p> <p>میدونی هر روز به بهانه مبارزه با تروریست چند تا از جوونای معصوم این مردمو میفرستین زیر خاک؟</p> <p>Do not speak what you say surgery</p> <p>صحبت نکنید هر چه میگوییم عمل کنید</p> <p>/ عدنان و حنانه میخواهند برگردند که با فریاد سرباز امریکایی بسوی کیوسک فرا خوانده می شوند /</p> <p>Hurry up</p> <p>/ با تمخر / آهان فهمیدم به وظیفتون عمل می کنید / رو به عدنان / زود باش بیا بیریم تو به وظیفه اشون عمل کنند</p> <p>/ مرد و زن عرب با تفتیش مامورین امریکایی از اتاقک وسط عبور می کنند و به سمت راست صحنه در جای بالا قرار می گیرند . /</p> <p>سلام شون خوبی ؟ امروز خیلی بی دلیل یاد خاطره روز آشنایی با تو افتادم یهو دلم خواست صداتو بشنوم میدونی هرگز</p> <p>اون روز را فراموش نمی کنم جوان امریکایی قدبلندی که برای یک دختر عراقی که تازه برای تحصیل به امریکا او مده بود</p> <p>در ترم اول دانشکده هر کمکی از دستش براومد انجام داد. کم کم به حدی پیش رفت که وقتی به نزدیکم می رسید</p> <p>قلبیش سرعتش بیشتر می شد....</p> <p>اسرا منم صدای قلب ترا می شنیدم</p> <p>از اون زمان بارها توی تنهایی گریه کردم به خودم می گفتم که باید برای این عشق مقاوم باشم اون یه امریکایی یه</p> <p>نظامی، از همه مهمتر من یک مسلمانم و او یک مسیحی....</p> <p>و منم میگفتم عشق هیچ حد و مرزی نمیشناسه اسرا</p> <p>میگفتم نه باید فراموشش کنم</p> <p>ولی هرگز نشد که نشد</p> <p>آره نشد که نشد</p> <p>تازه وقتی حس کردم تو هم منو دوست داری بیشتر بہت وابسته شدم دیگه باورم شد که عشق حد و مرزی نداره</p> <p>حتی توی میدون جنگ ، حتی تا لحظه مرگ</p> <p>ورود گریس و یک خنده مرمز به شون که با ترس لب تاپ را می بندد و سلام نظامی می دهد.</p> <p>/ صدای آژیر - نور صحنه قرمز صدای هواپیما و بمبارانها و رژه نظامی نیروهای امریکایی - نور خاموش و روشن می شود . در یک صحنه گریس با ترس رژه سربازان امریکایی را نظاره می کند و سپس از صحنه فرار</p>	<p>سرباز</p> <p>امریکایی :</p> <p>عدنان :</p> <p>سرباز</p> <p>امریکایی :</p> <p>حنانه :</p> <p>سرباز</p> <p>امریکایی :</p> <p>عدنان :</p> <p>حنانه :</p> <p>سرباز</p> <p>امریکایی :</p> <p>عدنان :</p> <p>حنانه :</p> <p>سرباز</p> <p>امریکایی :</p> <p>اسرا :</p> <p>شون :</p> <p>اسرا :</p>
--	---

می کند. فرمانده امریکایی برای نظامیان صحبت می کند /

فرمانده : خوب گوش کنید انسان در زندگی خود ناچار به مبارزه و نبرد است حس قدرت طلبی انسانها باعث ایجاد های جنگهای کوچک و بزرگ شده که عده زیادی را در دنیا درگیر خود کرده امروز ایالات متحده نباید قدرتش را در جهان از دست بدده. شما سربازان اینجا مثل یه اسب چوبی نیستید یه اسب رام هم نیستید که به هر کسی سواری بدید اینجا شما اسب سرکش هستید اما وفادار که فقط سواری به صاحبش میده. شنیدم یکی از اسبهای سرکش من رام شده اونم بدست یه دختر عراقی. شون بلک ول. پاشو تا همه تو را بینند.

/ شون بلند می شود همه نگاه می کنند /

ظاهرها آقای شون بلک ول میدان جنگ رو را خیابانهای فلوریدا اشتباھی گرفته . اینجا جای عشق و عاشقی نیست. آقای شون. عشق رمانیک اینجا و توی جنگ عمری کوتاه داره و این عشق شبیه خوردن خار برای شتره که درد را برای مستی تحمل میکنه . آقای شون حتما در داشکده افسری این قانون رو خونده که طبق قانون نظامی ایالات متحده در زمان جنگ دوست شدن یا ازدواج هر یک با سربازان با اطیاع دیگر در آن کشور محل ماموریت ممنوع بوده. پس هر گونه سرپیچی از این قانون یعنی تمرد از قانون نظامی امریکا

/ نور می رود /

گریس : ما این تجربه ها در جنگ ویتنام هم داشتیم ولی متاسفانه جواب خوبی نگرفتیم سربازان ما اسیر دختران ویتنامی شدند و عشق و عاطفه اونا را از جنگ یک سرباز چوبی ساخت.

فرمانده : اما برای پیشگیری از این بیماری مهلك از حالا به بعد محل خدمت شما آقای شون بلک ول از بیمارستان فرمانیه بغداد تغییر و به جزیره ام الرصاص منتقل می گردید. امیدوارم اونجا ارتباط خوبی با نیزارها داشته باشد و بهتون خوش بگذره .

فرمانده : فرمانده اگه اجازه بفرمایید من پیشنهاد بهتری دارم
گریس : می شنوم گریس

فرمانده : به جای تبعید شما تنیبه این سرباز را به من بسپار ید قول میدم که یک سرباز تربیت شده و مطابق با معیارهای ایالات متحده در اختیار شما قرار دهم .

موفق باشید / می خندد /

/ نور روی خانواده امریکایی یک مرد لوکان و یک زن سوفیا در سمت چپ صحنه /

سوفیا : / در حالیکه شمعی را روشن می کند. عکسی را در دست می گیرد / دوست دارم. دلم خیلی برات تنگ شده .
کریسمس مبارک

لوکان : / عکس را از سوفیا می گیرد / پسرم خیلی وقته جواب ایمیلهام ندادی . کریسمس مبارک

لوکان : / جشن کریسمس و جشن و پایکوبی سربازان امریکایی /

سوفیا : لوكان دلم خیلی برای شون تنگ شده

لوکان : این شب عید تو خونه و کنار خانواده ات نباشی یکی از بدترین لحظات زندگیته

سوفیا : اینو نگو ژنرال . درسته تو یه نظامی با تجربه بودی و منم تو خیلی کریسمس ها تنها یت و حس کردم . منم دل دارم. تو این شب عید از امید صحبت کن . لبخند بزن ژنرال

لوکان : امید؟! آها گفتی امید . پس بزار یه چیزی نشونت بدم

Take it easy sir ! et us have a fun in this night

سر باز :

Marry chrismas sir

سر باز :

/ خنده می کند / باید جشن بگیریم امشب همتون مهمون من هستید دنبالم بیاید پسرا

فرمانده :

/ همه به دنبال فرمانده می روند اما دانیل بر می گردد به طرف شون که در گوشه ای از صحنه نشسته و به یک عکس نگاه می کند دانیل نزد او می آید . /

چیه یهو میشی عینه یه بچه .؟ اون دخترو فراموشش کن بیا تو جشن با بچه ها باش ...

دانیل :

دست خودم نیس دانیل ... نمیتونم که بش فکر نکنم !

شون :

اگه بخوای میتونی حداقل یه امشبو از فکرش بیای بیرون شون ...

دانیل :

اگه تبعید نمی شدم تو این جزیره لعنتی لااقل می تونستم ببینم ش

شون :

فکر میکنی الان در باره تو چی فکر میکنه ؟

دانیل :

نمیدونم ... اونم داره اذیت میشه ... اینو مطممنم

شون :

/ گریس می آید بالای سر آن دو و عکس را از شون می گیرد و عکس را اتش میزند با حسادت /

چیه شما دو نفر با هم خلوت کردین ؟ این چیه ؟

فرمانده :

یه عکس قربان

شون :

یه دختر عراقی ؟!

فرمانده :

خواهش میکنم فرمانده

شون :

اینجا جای این بازیها نیس . دور و برتون نگاه کنید اینجا عشق معنی میده ؟ مواظب باشید به جای بوسه عشق بوسه ی عاشقانه گلوله ها قلب شمارو از طپش نندازه !

دانیل :

فرمانده اجازه میدهید ؟

فرمانده :

تو واسه من بچه پرو بازی در نیار ...

دانیل :

من منظوری نداشتیم ... چیزی نبود قربان

دانیل :

تو دخالت نکن . بعده با تو هم حرف دارم

فرمانده :

/ فرمانده می رو د و بلافصله با تندی بر می گردد طرف دانیل /

فرمانده :

شما چیزی گفتید ؟

دانیل :

خیر قربان

دانیل :

/ به انگلیسی جملاتی می گوید خارج می شود /

فرمانده :

چه مرگشه ؟ نمی شه باهаш حرف زد ... شب جشن هم خوشحال نیست

دانیل :

لب تاپ رو ازش میگیری ؟

شون :

نه نمی تونم . تو که می شناسیش

دانیل :

شون :
دانیل :

/ نور خاموش و روی اتاقک وسط روشن می شود . فرمانده با لب تاب کار می کند و سایه های فرمانده

بیدا است سیسی بیرون میاد /

فرمانده :

اکنون دنیا در سیطره ماست باید خودمو قوی تر کنم و بیش از هر چیزی که فکر می کنند به جلو برم امروز فرمان من می تونه یک تکه از خاک این کره زمین را به حرکت در بیاره . ما می خواهیم در بالاترین سطح ممکن مبارزه کنیم آنطور که معلومه برای آینده هم به صورت طبیعی برنامه نویسی شده ایم. زیباترین حادثه تاریخ داره اتفاق می افته . سههم من د. حیان حدد حقد خواهد بود ؟

نور دیگر سے /

گرپس :

فکر می کنم سخت ترین کار دنیا زن بودنه. نمی دونم چرا خدا زن را آفرید. نمی دونم چرا این مردا هستن که همیشه باید قدرت رو در دست داشته باشند! این داستان تمام زن های ضعیفه که همیشه چشم انتظارند نمی دونم چرا چشم به راه بودن سرنوشت همه زنهای دنیاست! زن های ضعیف... زن های محکوم به رنج! عزیزم. دوستت دارم. عاشقتم اینا همه شی پوچ و مزخر فه... پوچه (باحالتی مالخولیا)،

/ شروع توهمن گریس، ورزه سر بازان /

ف مانده:

/ با صدای رسا و قدرتمند/ انچه من می خواهم تنها و تنها توجه به واقعیات است. سربازان من نباید بخاطر فرار از شرایط سخت جنگ اسیر خیال و رویا باشند. دلدادگی در میدان جنگ مساوی با وادادگی است. ما برای پیروزی جمعی در این نبرد باید شکست های فردی را پیذیریم.

اولیوت اول ما ابتدا مصلحت نظامی و سیاسی ایالات متحده امریکا و اولویت های بعدی مسایل عاطفی شهروندان ماست. شما پیش از اینکه یک انسان باشید یک سرباز هستید و باید منافع کشورتان را بر احساستان ترجیح بدمید. ما در اینجا اموزش های نظامی و تسلیحاتی به شما میدهیم و نمی توانیم درباره عشق و عاشقی هیچ اموزشی ارایه کنیم. اینجا بنگاه همسریانی نیست. آیا هیچ یک از شما سربازان کودن دوست دارید خانواده تان شما را به شکل یک عکس با وبا، سیاه در، گوشه ای، از خانه هایتان بینند؟

سرباز

۲۰۰ فرمادن

سر باز دیگر:

فرمانده :

مانند...ما هنوز جوانیم...آرزوهای زیادی در سر داریم و برای بازگشت از این جهنم به بهشت امریکا لحظه شماری میکنیم البته شما سربازان بالغ کاملاً درک میکنید که یک عکس با یک نگاه سرد شب و روز روی دیوار چه احساسی در پدر و مادرهای بیچاره شما ایجاد خواهد کرد! شون بلک ول ایا دوست داری زنزال لوکان بلک ول بعد از یک عمر خدمت صادقانه با سرافکنندگی تمام با مردم مواجه بشے؟

شون:

فرمانده:

10

سون

تصورش هم برام غير ممکنه ثربان.من برای پدرم احترام زيادي قايلم!

آه...که اینطور؟ پس هرگز نباید اجازه بدی که چیزی باعث بشه این اتفاق بیفته. رویاپردازی شون... هرگز در جنگ رویایی داشته باشید.

سعی میکنم قربان.

خوب شد. شما باید بدونید هرگز در زندگی بدنبال چیزی نباشید که هرگز نمیتوانید مالکش باشید!

شون : دقیقاً شبیه این کشور
 فرمانده : تو چیزی گفتی ؟
 شون : صحبت شما رو تایید کردم فرمانده همین!
 فرمانده : خوبه .. / می رود نور خاموش و روشن /
 لوکان : سوفیا من نگرانتم. این شب بیداری ها اختر تورو از پا در میاره!
 سوفیا : چیزی که داره منو از پادر میاره فکر پسرومنه!
 لوکان : دل نگرانی های تو قرار نیست هیچ حقیقتی رو تغییر بد... فقط میتونه تورو ...
 سوفیا : لطفاً منو درک کن لوکان. من یک مادرم... یک مادر چطور میتونه نسبت به سرنوشت تنها پرسش بی تفاوت باشه؟
 لوکان : یه مادر چطور میتونه نسبت به سرنوشت مادرهایی که فرزندانشون دارند توی اون جنگ لعنتی توسط نیروهای ما تکه تکه میشوند بی تفاوت باشه؟ شاید هم من اشتباه میکنم و نمیتونم احساس یه مادر امریکایی رو درک کنم... شاید قضیه پسر ما فرق میکنه!

سوفیا : فرقی نمیکنه؟ شون پسر ماست....
 لوکان : مردم فقیرو کارگران یک کشور رو میفرستند تا مردم (والی اخر)
 سوفیا : نه.... نه.... قبول ندارم.... برگشت شون شیرین ترین حقیقت ممکنه... حقیقت شیرینه!
 لوکان : اوکی سوفیا... پس امیدوارم با این حقیقت شیرین تا آخر عمر لحظه های شادی رو سپری کنی!
 سوفیا : شون... پسرم.... شون....!
 / لوکان شروع به سازدهنی میکند و با ساز دهنی شون همراه می شود نور از روی لوکان می رود و شون که خوابیده و سازدهنی میزند دانیل وارد می شود /
 دانیل : شونون؟!
 شون : / بلند می شود / ازش گرفتی ؟
 دانیل : دستور اومده فردا همه میریم افغانستان
 شون : گفتم لب تاب را ازش گرفتی ؟
 دانیل : شون . نکنه می خوای دنبالش تا گوانتانامو بربی ؟ آره؟
 شون : / ساكت /
 دانیل : اگرم نفرستن زندان گوانتانامو بهت تخفیف هم که بدن می فرستند غارهای طالبان که دیگه پیدات نشه
 شون : تنها راه ارتباطی من و او همون یه وسیله بود
 دانیل : تا چند ساعت دیگه هلیکوپترها میان و همه را می برن
 شون : مگه قرار نیس اینجا بمونیم
 دانیل : من رو حرفم هستم
 شون : دانیل تو برگرد. برگشتی امریکا این نامه را هم به خانواده ام برسان .

نه . تو هم باید برگردی	دانیل :
من اینجا پام گیره چرا حالت نی	شون :
نه شون / نامه را به شون بر می گرداند / من هم نمی تونم برگردم	دانیل :
تو دیگه چرا؟	شون :
من تو قمار ۵۰۰ هزار دلار باختم نداشتم پرداخت کنم اونا می خواستند منو بکشند ناچار وارد ارتش شدم	دانیل :
همین . دانی؟	شون :
نه کاش همین بود زندگی برای من خیلی بی رحم بوده شون. من ۱۲ سالیم بود خواهرم توی رودخونه از دست دادم اون فقط ۴ سالش بود	دانیل :
برای همین نسبت به مرگ اون دختر بچه عرب تو اون مجلس عروسی حساس شدی و عذاب و جدان گرفتی	شون :
تقصیر من بود باید ازش مراقبت می کردم . مادرم اونو به من سپرده بود من باید مراقب خواهرم می بودم.	دانیل :
به خاطر همینه که هیچ وقت نمی خنده؟! اره؟ بخاطر همینه که همیشه یه غم عمیق توی چشماته؟	شون :
کنار رودخونه خوابم برد . خواهرم رفته بود توی آب یک روز بعد جسدش رو انتهای رودخونه پیدا کردیم همش تقصیر من بود نباید می خوابیدم.	دانیل :
/ صحنه خیالی و توهمند دانیل که داره دنبال خواهرش در پایین سن می گردد /	
پدرت کجا بود؟	شون :
پدرم؟ ها پدرم؟ چی گفتی؟	دانیل :
گفتم پدرت کجا بود؟	شون :
پدرم نمایشنامه نویس بود سیاسی می نوشت مافیا اونو کشتنند	دانیل :
چقدر تا صبح مونده؟	شون :
/ دانیل گیج /	شون :
گفتم چقدر تا صبح مونده؟	دانیل :
/ نگاه به ساعتش می کند / چهار ساعت	شون :
باید بزاریم یک ساعت آخر فرار کنیم که اونا برای پیدا کردنمون وقت نداشته باشند	دانیل :
شون چه میشه اگه آدم یه نفره کشته باشه؟	شون :
الآن وقت این حرفا نیس	شون :
/ با داد / البته که هست	دانیل :
تو چته؟	شون:
شون مسلمونا هم کریسمس دارن؟	دانیل:
چی؟	شون :
دارن یا نه؟	دانیل:
خب معلومه اونا ندارن . اونا رمضان دارن	شون:
اونا دیگه رمضان ندارن	دانیل:
اونا کی هستند؟	شون :
اون خانواده را میگم . تو عروسی . دختر بچه	دانیل :
من در کت میکنم . اون گذشته را فراموش کن	شون:
فکر میکنی اون دختر بچه عراقی چند سالش بود؟	دانیل :

شون :	گفتم فراموشش کن
دانیل :	چند سالش بود؟
شون :	چهار - پنج سالیش می شد
دانیل :	اگه یه سرباز بمیره چندتا دختر بچه زنده می مونه؟
شون :	معلومه چی داری میگی؟
دانیل :	من یه دختر بچه چهار ساله را با پدر و مادرش کشم. خواهر من هم چهار سالش بود
شون :	تو نکشتی . اسلحه شلیک کرد . تو نکشتی دانیل
دانیل :	به من نگاه کرد لبخند زد . یهو صدای گلوله . نه من بهش شلیک کردم اون هم سن خواهرم بود
شون :	چرا امشب ؟ الان وقتش نبود دانیل. پاشو پاشو تا هلی کپوترا ها نیومدن برو چیزهایی که لازمته بردار باید از اینجا فرار کنیم.
دانیل :	درست میشه
شون :	چی درست میشه ؟
دانیل :	هیچی ولش کن . بیا اینم لب تاپ! لب تاب را به شون بر می گرداند و خارج می شود /
اسرا :	/ شون لب تاب را باز میکند و شروع چت به اسرا که آنلاین است می شود /
شون :	سلام . معلوم کجایی؟
اسرا :	گرفتار بودم
شون :	فردا دارم میام پایگاهتون
اسرا :	مگه دیوونه شدی
شون :	میخوام بدونم پایگاهتون چطوریه
اسرا :	خب مثل بقیه وطنت
شون :	فعلا که وطن من در تصاحب زور اسلحه شمامست . وطن وقتي معنی داره که آزادی معنی داشته باشه . وقتی اسیری خانه با زندان چه فرقی میکنه پسر امریکایی ؟
اسرا :	باز شروع کردی اسرا . می بینی که خیلی خسته ام
شون :	تو چرا خسته ای . من باید خسته باشم کسی که از کودکی با صدای توب و گلوله بزرگ شده . لالایی من ناله مادرانی بوده که در فراق فرزند شان شبها تا به صبح هوار می کشیدند و ناله می کردند.
اسرا :	اوہ . متساقم . اسرا تو باید آرامش را بدست آوری بفکر زندگی یه فرصت تجربه و یک دنیای واقعی باش . آقای شون بلک ول دنیای واقعی اسرا این خاکه که وجب به وجب آن به رنگ خون فرش شده . واقعیت منم . واقعیت تویی . واقعیت جنگه
دانیل :	/ دانیل بر می گردد با کوله پشتی /
صدما :	تو هنوز اینجا تنها نشستی ؟ پاشو وسائلتو جمع کن همه دارند آماده میشن . بچه ها دارن برای رفتن جشن می گیرند بیا با بچه ها باش
عراب :	عراق بعد از گذشت نزدیک به ۹ سال از جنگ آمریکا علیه عراق امروز به طور رسمی و با حضور وزیر دفاع آمریکا پرچم این کشور از پایگاه های نظامی پایین کشیده شد و حضور نظامی آمریکا در این کشور پایان یافت . و امنیت عراق به خود عراقی ها سپرده شد.
CNN :	به گزارش CNN، در مراسمی با حضور مقامات بلندپایه نظامی آمریکایی، لئون پانتا وزیر دفاع ایالات متحده در پایین

آوردن پرچم ایالات متحده و پایان دادن به جنگی ۹ ساله با کشته شدن ۴۵۰۰ سرباز و هزینه‌ای معادل ۸۰۰ میلیارد دلار شرکت کرد. در ضمن تعداد زیادی از سربازان امریکایی در این مدت خودکشی کردند و تعدادی از آنها هم یافت نشدند.

بر اساس این گزارش، ژنرال لوید آستین فرمانده نیروهای آمریکایی در عراق، جیمز جفری سفیر این کشور در بغداد، ژنرال مارتین دمپسی رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا، جیمز ماتیس رئیس فرماندهی مرکزی این کشور و باباکر زیباری رئیس ستاد مشترک ارتش عراق و ژنرال محمد العسگری، سخنگوی وزارت دفاع این کشور در این مراسم حضور داشتند. وزیر دفاع ایالات متحده در جمع سربازان آمریکایی اظهار داشت: "شما با افتخار بزرگی عراق را ترک می‌کنید و یاد قربانیان جنگ عراق را گرامی می‌داریم که با هدف پایان دادن به ظلم و ایجاد دموکراسی جان خود را از دست دادند".

/شون لب تاب را می‌بندد بلند شده به همراه دانیل خارج می‌شوند صحنه تخیلی از بدی روحی و روانی سربازان/

هنگامی که بخواب می‌روم ارواح در رویاهام زندگی می‌کنند.

/از پشت نیزارها می‌آید/ گوش کنید من الان شیطان را در پشت نیزارها ملاقات کردم قامتی برافروخته داشت اوه باز شروع کردی؟

به من نهیب مرگ می‌سرود

آره بیخود نیست همه تبعید شدیم تو این جزیره یکی عاشق، یکی دیوونه ... یکی

بزارید یه چیزی براتون تعریف کنم. بایام میگفت تو یه جزیره بوده تمام جزیره پراز موش شده بود اونا با قایقهای ماهیگیری اومنه بودن تو جزیره تا نارگیل بخورن. باید جزیره را از موش نجات میدادند مرگ . مرگ

چند بشکه بزرگ میارن و توی اونا نارگیل می‌ریزند و درب آنها را لولا میگذارند موشهای برای خوردن نارگیل میرن توی بشکه ها اما هرگز نمی‌تونستند بیرون بیان.

خب

نهیب مرگ می‌سرودند

بعد از یک ماه تمامی موشهای جزیره تو بشکه ها گیر می‌افتد. آیا باید آنها را در اقیانوس می‌انداختند؟

بله

نه . آیا باید اونا را می‌سوزانند؟

مرگ

نه . آیا باید آنها را به جای دیگه می‌برندن؟ نه . بعد از مدتی موشهای درون بشکه گرسنه شدند و همدیگه را خورندن الی دو تا موش زنده ماندند آنها در میان درختان جزیره رها کردند.

رها کردند؟

آره اونا دیگه نارگیل نمی‌خورند ذاتشونو تغییر داده بودند اونا دیگه موش می‌خورند

/با صدای بلند و ترسناک / هی موش موش

هی دیوونه میشه ما را نترسونی؟

کی بود به من گفت دیوونه / بطرف سرباز یک حرکت می‌کند که به او حمله کند که ناگهان صدای تیری شنیده

سرباز ۱ :

سرباز ۲ :

سرباز ۳ :

سرباز ۲ :

سرباز ۴ :

سرباز ۳ :

سرباز ۴ :

سرباز ۱ :

سرباز ۴ :

سرباز ۳ :

سرباز ۱ :

سرباز ۴ :

سرباز ۳ :

سرباز ۴ :

سرباز ۲ :

سرباز ۴ :

سرباز ۳ :

سرباز ۴ :

سرباز ۲ :

سرباز ۱ :

سرباز ۲ :

می شود و انگار همه خواب بودند همه بیدار می شوند دانیل وارد می شود زیب شلوارش را بالا کشیده و
کمر بندش را می بندد

شون :
دانی . دانی

دانیل :
دانیل

سر باز ۴ :
در حالیکه رادیو را به گوش خود چسپانده خوشحال بقیه هم خوشحال در نور کم /

او ما گاد . هلیگوپتر ها اومدن . آماده بشید از اینجا می ریم .

سر باز ۳ :
شون فرار کرده /

سوفیا :
امیدوارم . ولی یک نظامی در همه حال یک نظامی باقی میمونه !
همه چیزداره به روای قبیل بر میگردد لوکان ... جنگ داره به روزهای پایانش نزدیک میشه ... امروز اخیرین نیروهای امریکایی
هم عراق رو ترک می کنند

لوکان :
سوفیا :
منظور تو متوجه نمیشم ژنرال! شون هم شبیه بقیه نظامی های امریکایی به خونه برمیگرد... همین روزه است که از راه
بر سه

لوکان :
سوفیا :
روفا فراموش نکن من هم که از جنگ خلیج فارس برگشتیم یک راست به جای دیدار خانواده به دیدار پزشک مشاور
رفتم و تا چندین ماه مهمان مرکز روان درمانی سدونا بودم!

لوکان :
سوفیا :
پسرم بعنوان یک نظامی با انگیزه به جنگ رفت ولی بعنوان یک روانی بی انگیزه به خونه برمیگردد!
خود تو کنترل کن سوفیا... توبعنوان همسر یک ژنرال و مادر یک کماندو باید از بقیه زن ها قوی تر باشی و گرنه...
خود تو کنترل کن سوفیا... توبعنوان همسر یک ژنرال و مادر یک کماندو باید از بقیه زن ها قوی تر باشی و گرنه...
این حرفای نامید کننده رو بزار کنار لوکان... بزار با حال خوش برگشت پسرم خوش باشم!

لوکان :
سوفیا :
تو با این حد از احساسات باید زن یه شاعر میشدی نه یک...
با احساس بودن از نظر شما بچه گانه س ولی از نظر من نشونده هنده بلوغ فکری و روحی یک انسانه اچیزی که پسر بچه های
قلدر شاید به خوبی درکش نکنند....

لوکان :
سوفیا :
توبا این طرز فکر وايدولوژی مبتنی بر احساسات مغز شون رو هم شستشو دادی و
خجالت نکش ژنرال... لطفا ادامه بد و بگو که من در تربیت شون اشتباه کردم و (رمانتیک) بارش اوردم...
دقیقا سعی دارم همینو بگم سوفیا... بدلیل اینکه ...

لوکان :
سوفیا :
کافیه لوکان ادیگه نمی خوام در این مورد صحبت کنم... توی وضعیت مناسبی نیستم بهتره همین جا تمومش کنیم!
بله... بله... بهتره تمومش کنیم! بایا پس بگیر و خودت کل حقیقت رو در مورد پسر رمانیکت بخون!

لوکان :
سوفیا :
شون بلک ول... فرار از ارتش... تمرد از قانون نظامی ایالات متحده امریکا؟... سرباز عاشق؟
این مزخرفات چیه که نوشتند لوکان....

لوکان :
حقیقته
حقیقت ؟

حقیقت همیشه تلخه

/ شون تیر خورده در وسط صحنه و ناله میکند ناگهان صدای گامهایی می شنود /

شون : شما کی هستید ؟ ها

صدا : چه گوری بودی مگه امریکایی از اینجا نرفتن

شون : شما کی هستید؟ کجا هستید؟

صدا : بازمانده آخرین سرباز امریکایی . آقای شون بلک ول . پس تیر خوردی . یعنی زدنت

شون : شما مرا از کجا می شناسید ؟

صدا : تو تلویزیون دیدم همه دنبالتن میگن فرار کردی

شون : نه من دیگه از جنگ بدم میاد

صدا : تا حال چند نفر را کشته ؟

شون : هیچکس رو نکشتم

صدا : آره جون عمه ات . چون الان ایجا گیر افتادی اینو میگی

شون : من از ارتش فرار کدم

صدا : حتما می خواستن بفرستند افغانستان ؟

شون : من دیگه از جنگ بدم میاد

صدا : چون زخمی شدی اینو میگی

شون : های های هی

صدا : ها چه مرگته

شون : واتر واتر

صدا : می بینی که نیس . مگه شما چیزی هم برآمون گذاشتید . من اینجا به دنیا او مدم اینجا هم بزرگ شدم . روزی که می خواستم ماشین را بردارم و برم گل کاری کنم برای عروسی ، امریکایی ها ریختن تو این خونه و همه را به گلوله بستن پدر و مادر و خواهر ۴ ساله ام مردند آنها به آن کودک هم رحم نکردند .

شون : من توبه کرم . دیگه نمی خوام بجنگم . / دست دراز میکند /

صدا : به من دست نزن . نجس . من مسلمانم و به خدا اعتقاد دارم

شون : نجس نیستم . چرا فکر می کنی من به خدا اعتقاد ندارم ؟ منم مسیحی ام و به خدا اعتقاد دارم .

صدا : فکر کردید شما از صدام بهترید ؟ اگر شما به اینجا نیامده بودید الان بجای این تفنگ لباس معلم ریاضی تن من بود که به بچه ها ریاضی درس میدادم .. شما خانواده ها را نابود کردین . شما صدام طالبان یا هر کثافت دیگه . وقتی حرفمو نمی فهمیں مجبورم تفنگ بدست بگیرم .

/ صدای تیری می آید گریس از عمق صحنه نمایان می شود و لبخند میزند /

گریس : وقتی دو شکارچی بدون توافق قبلی برای یک شکار حرکت می کنند آخرش همدیگه را می کشنند .

شون : اون کی بود که کشته شد ؟

گریس : کسی که میخواهد پا به پای گریس رقابت کنه

شون : یعنی ؟

گریس : آره

شون : اوو مای گاد . / بلند می شود به طرف او بباید /

گریس : بشیش سرجات . تکون نخور و الا....

شون : تو چرا اینقدر عصبی هستی .
 گریس : میدونی فرار از جنگ و پیوستن به دشمن جرمش چیه ؟
 شون : جنگ بسه . من از جنگ متنفرم . می دونی کی داره نفع این جنگ را میبره ؟ اونایی که دارند اسلحه می سازند چون بقیه در حال کشتن همدیگه هستن .
 گریس : دلایلتو بازار برای دادگاه نظامی اقای بلک ول
 شون : فکر کردید ما از صدام بهتریم ؟ او مدیم که دموکراسی برقرار کنیم . واقعاً مسخره است فعلاً دموکراسی شده گلوله ای که از تفنگ من و تو بیرون میاد . اینا بهانه ای برای ازبین بردن مردم بی گناهه . این طالبان را هم خودمون بوجود آوردم و حالا بواسطه طالبان و تروریست داریم مردم بیگناه را می کشیم
 گریس : تمام صحبت های شما به پنتائون مخابره شد .. شما قسم خودتونو مبنی بر تعهد تا پای جان به ایالات متحده را زیر پا گذاشتید و شایستگی این لباس مقدس رو ندارید . مردانگی را با عواطف مسخره زیر سوال گرفتید باید بعنوان یک مرد از خودتون خجالت بکشید .

/ گریس سوتی از جیب خارج می کند و با صدای سوت سربازان جسدی را در تابوت حمل کرده و وارد صحنه می شوند / گریس : سیاست دنیا از اعداد تشکیل شده دو به اضافه دو می شود چهار سیطره ما بر اعداد از طرفی نظم جهان بر مبنای دایره هاس ما نظم دایره ها را به هم ریختیم .

شون : !!!!!!!؟
 گریس : آری . طغیان . و خودخواهی در مقابل گریس
 / شون سازدهنی را در می آورد و آهنگ الویس پریسلی را میخواند . صدای هلیکپوترها که نزدیک می شوند / گریس : لحظه موعود فرا رسید آمده باشید هلیکپوترها او مدن برای همیشه از اینجا می رویم
 / نور قرمز می شود در درون تابوت فرمانده در حالیکه لباس داعشی پوشیده در یک دست خنجر و در دست دیگر کله ای مردی را در دست دارد بیرون می آید و شروع می کند به خواندن /

فرمانده : باز میگردم به گور
 می شکافم و حشت غاری عظیم
 شانه هایم در فشار تنگنا و تیرگی است
 یک ستاره کوره سوسو میزند آن بیخها
 روزن عشق و امید
 چشمها ی خیره می پاید مرا
 غرش تمیح می آید به گوش
 کبر فرعونی و سحر سامری است
 دست موسی و محمد با من است

می رویم و عده آنجا که با هم روز و شب را آشتبی است
صبح چندان دور نیست...
الله اکبر . الله اکبر . لا إله إلا الله

/ صحنه رو به خاموشی می رود /

خداداد رضایی

تابستان ۱۳۹۴ - بوشهر